حرم مطهر حضرت عبدالله در بستر تاريخ

پيشگفتار

از جفاهاي آشکاري كه به وسيلة وهابيان بر پيامبرخدا (ص) روا داشته شد، ويران كردنِ حرم و از ميان بردن آثار مزار و مرقد جناب عبدالله، پدر آن بزرگوار است. وهابيان با اين عمل زشت خود، دل­هاي عاشقان پيامبر (ص) و خاندانش را جريحه‌دار کردند.

مسلمانان بيدار و آگاه، پس از زيارت حرم با صفاي پيامبر گرامي (ص) و ديدار از مسجد النبي، درصدد بر مي‌آيند تا آرامگاه پدر ارجمند آن حضرت را نيز زيارت کنند، امّا آنگاه که مي‌بينند اين مرقد هم مانند ديگر مراقد، به بهانه­هاي واهي ويران گرديده و اثري از آرامگاه جناب عبدالله به چشم نمي‌خورد، چهرة واقعي و افکار بستة وهابيان را به درستي مي­شناسند.

آنچه مسلم است و تاريخ نگاران پژوهشگر بر اين حقيقت اذعان كرده­اند، اين است كه حرم مطهّر حضرت عبدالله (ع) در شهر مدينه بوده است.

در اين نوشتار، ضمن بررسي برخي تهمت­هاي ناروا ـ مانند كافر بودن پدران پيامبر! ـ كه بهانه و دست­آويز وهابيون براي ويران كردن آن مرقد مطهر بوده است، وضعيت آن بارگاه نوراني و مكان آن مزار شريف در طول تاريخ را بررسي مي­کنيم.

مقدمه

نسب پيامبر (ص)

نسب پيامبرخدا(ص) مورد اتّفاق مورّخان بوده و بدين قرار است:

\* پدر: ابوالقاسم محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب، شيبة الحمد، ابن هاشم بن عبد مناف بن قصيّ بن كلاب بن مرّة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن نصر (نضر) بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

بالاتر از عدنان، در کتب تاريخي، مورد اختلاف فراوان است، امّا بي‌ترديد نسب عدنان به اسماعيل(ع) مي‌رسد. از پيامبرخدا(ص) روايت است كه: «چون نسب من به عدنان رسيد بايستيد.» [1]

\* مادر: آمنه، دختر وهب بن عبد مناف، بزرگِ بني زهره.

«نضر» را «قريش» مي‌خوانند و فاصلة ميان پيامبر(ص) تا آدم(ع) را چهل و سه پدر،[2] چهل و چهار پدر [3]، چهل و پنج پدر[4] و كمتر از اين نوشته‌اند. نسب آن بزرگوار، طبق نقل کتاب «جنّات الخلود» به سي و چهار واسطه به حضرت ابراهيم خليل(ع) و به پنجاه و سه واسطه به حضرت آدم(ع) مي‌رسد.

ايمان پدران پيامبر (ص)

شيعيان امامي مذهب بر اين باورندكه پدران پيامبر(ص) از عبدالله تا آدم(هم) همگي مؤمن و موحّد بوده‌اند. [5]

شيخ صدوق در «رسالة اعتقادات» مي­نويسد: باور ما (شيعيان) آن است كه پدران پيامبر(ص) تا حضرت آدم، همگي مسلمان بوده‌اند.

علاّمة مجلسي در «حيات القلوب» آورده است: «بدان­كه اجماع علماي اماميه بر اين است که پدر و مادر پيامبر(ص) و همة پدران و مادران آن حضرت تا حضرت­آدم(ع) همگي مسلمان بودند و نور آن حضرت در صُلب و رحم مشركي قرار نگرفته است.»

به دلالت قرآن و حديث، پدران و مادران پيامبر(ص) همه مؤمن بوده‌اند. پيامبر فرمود: «من از زمان آدم(ع) تا كنون، ثمرة ازدواج حلال و پاكيزه‌ام و حامل زنا نبوده‌ام.»

و فرمود: «پيوسته خداوند مرا از صُلب پاكان به ارحام مطهّر انتقال مي‌داد تا سرانجام بدون آلودگي به پليدي‌هاي جاهليّت در اين جهان شما متولّد کرد.» [6]

اين در حالي است كه خداوند متعال در بارة مشركان فرموده است: «همانا مشركان نجس­اند.» [7]

علاّمة مجلسي بر اين سخن افزوده است: «همة آنان از صديقان يا از پيامبران مرسل يا از اوصياي معصوم بوده‌اند. اگر هم برخي اظهار اسلام نكرده‌اند، شايد از روي تقيّه يا براي مصلحتي ديني بوده است.» [8]

شيخ صدوق نوشته است: «مادر پيامبر(ص) ، آمنه دختر وهب نيز مسلمان بود.» [9]

ابو حيّان اُندلُسي مي‌نويسد: رافضيان عقيده دارند كه پدران پيامبر(ص) مؤمن بوده‌اند. [10] بزرگاني از ديگر فرقه­هاي اسلامي نيز اعتقاد اماميه را دارند و به ايمان پدران پيامبر و ابوطالب تصريح كرده­اند كه از جمله مي‌توان به اين شخصيّت­ها اشاره كرد: مسعودي، یعقوبی، ماوردي، رازي در كتاب «اسرار التنزيل»، سنوسي، تلمساني در حاشية کتاب «شفا» و «سيوطي» كه چندين رساله در اين باره نوشته است. [11]

در مقابل، فرقه­هاي ديگر، پدر و مادر و اجداد پيامبر را كافر مي­دانند و برخي از بزرگان آنان هم رساله‌هايي در اثبات كفر ايشان نوشته‌اند؛ مانند: ابراهيم حلبي و علي قاري كه در «شرح الفقه الاكبر» به تفصيل در اين باره سخن گفته­اند. آنان سيوطي را به تساهل متهم كرده و گفته‌اند: هرگاه سخنان او موافق سخن پيشوايان نقّاد نباشد، اعتباري ندارد.

در كتاب «التاريخ القويم» آمده است: «پدران پيامبر، موحّد و اهل نجات بودند؛ چون همة آن­ها خدا را عبادت مي‌كردند.» [12]

همانطور که اشاره شد، شيعه بر ايمان آبا و اجداد پيامبر اجماع كرده و اجماع آنان نيز مستند به اخبار و روايات است. اماميه معتقدند كه روايات فراواني بر ايمان پدران پيامبرخدا(ص) دلالت دارد. علاوه بر اجماع، برخي ديگر از دلايل شيعه به شرح زير است:

\* 1. پيامبرخدا(ص) فرمود: پيوسته خداوند مرا از صلب‌هاي پاك به رحم‌هاي پاك منتقل كرد تا آن­كه مرا به اين جهان شما آورد و به پليدي جاهليت آلوده‌ام نساخت.[13] اگر در ميان پدرانش كافري وجود داشت، پيامبر(ص) همه را به طهارت توصيف نمي‌كرد؛ زيرا خداوند فرموده است: (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَس). [14]

\* 2. خداوند خطاب به­پيامبر(ص) فرمود: (الَّذِي يَراكَ حِينَ تَقُومُ، وَتَقَلُّبَكَ فِي­السَّاجِدِين‏). [15]

از امام باقر، امام صادق(ما) و ابن عبّاس روايت شده كه همواره پيامبر(ص) از صُلب پيامبري به صُلب پيامبر ديگر منتقل مي‌شد.

\* 3. مي‌توان در اثبات ايمان پدران پيامبر(ص) تا ابراهيم(ع) ، به اين آيه استدلال كرد كه مي‌فرمايد: (رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَك‏َ). [16] و يا اين آية: (وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِه...)؛ [17] يعني كلمة خداوند بايستي در نژاد و ذرية ابراهيم باقي مانده باشد و همواره گروهي از آنان بر فطرت خویش، خدا را بپرستند. شايد همين اجابت دعاي ابراهيم(ع) باشد كه گفت: (وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنام‏)؛ [18] (رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاةِ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي‏). [19]

روشن است كه اگر خداوند دعاي ابراهيم(ع) را در بارة همة فرزندانش اجابت کرده باشد، نبايد ابولهب بزرگ‌ مشركين و دشمن­ترين دشمن پيامبر(ص) باشد. اين مي‌رساند كه واژة «مِن» براي تبعيض است.

امام صادق(ع) در خطبه‌اي دربارة احوال و صفات پيامبرخدا(ص) و ائمة اطهار(هم) مي­فرمايد:

«بزرگيِ گناه و اعمال زشتِ مردم، مانع از انتخاب محبوب‌ترين وگرامي‌ترين پيامبران؛ (محمّدبن عبدالله(ص)) از جانب خداوند نشد؛ پيامبري­كه زادگاهش در حومة عزّت بود و ريشه در دودمان كرم داشت. حسبش نقصي نداشت، نسبش آلوده نبود و دانشمندان از وصف و صفاتش نا آگاه نبودند.

پيامبران گذشته در كتاب­هاي آسمانيِ خود، آمدن او را بشارت داده­ بودند. عالمان و انديشمندان به اوصاف نيكش زبان گشوده و حكيمان به اوصاف برجسته­اش چشم دوخته بودند.

وجود پاكي بود كه مانند نداشت. تنها فردِ هاشمي بود كه همساني برايش نبود و تنها مرد مكّي بود كه كسي به شوكت و مفاخرش نمي‌رسيد.

منش او حيا و نجابت و سرشتش سخا و مروّت بود. به هيبت و بزرگي و اخلاق نبوّت آراسته و به اوصاف و خردمندي‌هاي رسالت سرشته بود تا اسباب و مقدّرات الهي، زمينة مساعدي برايش فراهم آورد و حكم استوار حق به امر الهي درباره­اش به نهايت رسيد. در اين هنگام قضاي حتميِ خداوند، حضرتش را به منتهي درجه رساند.

هر امّتي بشارت وجودش را به امّت بعد از خود مي‌داد و آن نور مقدّس از صُلب پدري به پدري ديگر منتقل مي‌شد. در اين انتقال، عنصر شريفش را روابط نامشروع آورده نكرد و در ولادت شريفش از زمان آدم(ع) تا پدرش عبدالله، نكاح ناروا راه نيافت. او در بهترين دودمان­ها و در گرامي‌ترين تيره‌ها و شرافتمندترین خاندان­ها و عزیزترین فامیل و محفوظ­ترین رَحِم­ها به دنیا آمد و در امين‌ترين دامن‌ها پرورش يافت. خداوند متعال او را پسنديد و براي خود برگزيد و كليدهاي دانش را به او داد و منابع سرشار حكمت را به او بخشيد... [20]

چنانکه پيش­تر نيز اشاره شد، علاوه بر ايمان آنان، اين مطلب نيز در روايات تصريح شده كه اجداد بزرگوار پيامبر(ص) از آدم تا عبدالله(هم) همه از ازدواج‌هاي پاك بودند و از صلب‌هاي مطهّر به رحم‌هاي مطهّر منتقل گشتند و هرگز نكاح جاهليّت در آن­ها راه نيافت.

عبدالمطّلب در زمان جاهليّت، ازدواج فرزندان با همسران پدر را حرام كرده بود. [21]

اماميه براي اثبات اين مطلب روايات زيادي از كتاب‌هاي اهل سنت نقل كرده‌اند و چند روايتي كه در كتابهايشان برخلاف اين مطلب نقل شده، توجيه كرده و پاسخ داده­اند.

پدر پيامبر

تأمّلي بيشتر در نام «عبد اللّه» پدر پيامبر خدا (ص)

در محيط و دوراني كه به­طور معمول، خانواده­ها نام «عبد العُزَّي»، «عبد هُبل»، «عبد وَدّ» و... بر فرزندان خود مي­نهادند، عبد المطّلب نام «عبد الله» بر پدر پيامبر(ص) نهاد؛ نامي محترم كه مركب است از كلمة «عبد» و «الله» و متناسب با هدف و دعوت رسول الله(ص) ، و اين عنايتي الهي است و بيانگر رشد فكري و معنوي جدّ پيامبر(ص) و نيز از نشانه‌هاي موحّد بودن پدران آن حضرت.

نجات عبد الله از قرباني شدن

پيش از زمان عبد المطّلب در مكّه جنگي رخ داد و سرانجام چاه زمزم را با خاك پركردند و اثري از آن به­جاي نگذاشتند.

عبد المطّلب، جدّ پيامبر(ص) در جستجوي زمزم برآمد و در جريان حفر چاه زمزم، با خداوند عهد بست هرگاه داراي ده پسر شد که در كارها ياري­اش كنند، يكي از آنان را در راه خدا قرباني كند. خداوند ده پسر به او داد و او تصميم گرفت به عهد خود وفا كند. از اين رو، فرزندان خويش را جمع کرد و قضيّه را با آنان در ميان نهاد. فرزندان همگي پذيرفتند. عبد المطّلب بر آن شد كه با قرعه فرزند قرباني را برگزيند. وقتي قرعه زدند، به نام عبدالله درآمد. عبد المطّلب عبدالله را به محلّي بردكه شترها را نحر مي‌كردند و كارد به دست گرفت تا ذبحش كند. برادران عبدالله و جمعي از بزرگان مانع شدند و گفتند: تا جايي­كه عذر باقي است نمي‌گذاريم عبدالله ذبح شود و گفتند كه عبدالله را با ده شتر قرعه زنَد؛ اگر به نام شترها درآمد، فداي عبدالله باشند و اگر به نام عبدالله درآمد فديه را افزون كنند و به اينگونه، بر عدد شترها بيفزايد تا قرعه به نام شتر برآيد و عبدالله به سلامت بماند و خدا راضي شود.

عبدالله را با ده شتر قرعه زدند، قرعه به نام عبدالله درآمد. پس ده شتر ديگر افزودند، باز به نام عبدالله درآمد. همچنان ده شتر افزودند و قرعه زدند تا شماره به صد رسيد. در اين هنگام، قرعه به نام شتر درآمد. قريش جشن و شادماني به راه انداختند و گفتند: خدا راضي شد. عبد المطّلب فرمود: «لاَ وَ رَبِّ الْبَيْت». به اين حد نتوان اكتفا كرد و دو مرتبة ديگر قرعه زدند، که هر دو به نام شترها درآمد. عبد المطّلب مطمئن شد و صد شتر را به­جاي عبدالله نحر كرد و از همين رو است كه پيامبر(ص) فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْن‏»؛ [22] «من فرزند دو ذبيحم» و از دو «ذبيح» (وقرباني)، جدّش حضرت اسماعيل و پدرش عبدالله را اراده کرد. [23]

نور محمدي (ص)

خداوند نور پاك محمّدي را در آدم(ع) به وديعت نهاد تا در نسلي خاص از پدران و مادران منتقل شود. از آغاز خلقت، نورِ وجود پيامبر(ص) در پيشاني آدم و اجداد آن حضرت(هم) نمايان بود و درخشش آن به حدّي بود كه مردم مبهوت مي‌ماندند و دليل آن را مي­جستند.

اين نور، نسل به نسل منتقل گرديد تا به هاشم، پدر عبد المطّلب رسيد و درخششي افزون يافت. آنگاه كه ظهور نور محمدي نزديك شد، هر جا هاشم مي‌رفت سنگ‌ها و كوه‌ها ولادت پيامبر(ص) را به او بشارت مي‌دادند. مردم نيز از ديدن نور پيشانيِ هاشم متحيّر مي‌شدند ولي علّت آن را نمي‌دانستند.

پس، نور پيامبر(ص) از هاشم به عبد المطّلب و از او به فرزندش عبد الله منتقل گرديد. هنگام تولد عبدالله، نوري از صورتش ساطع شد كه به آسمان‌ها رسيد و از كودكي در پيشاني وي نورانيت عجيبي جلوه‌گر شد!

عبدالله هر چه به 20 سالگي نزديك‌تر مي‌شد، نور وجهش درخشندگي بيشتري مي‌يافت تا آنجا كه شب‌ها فضا را روشن مي­ساخت. [24]

ازدواج عبداللّه و آمنه

هنگامي­كه عبدالله به سن 25 سالگي رسيد، همراه پدر به خواستگاري بانويي رفتند كه بايد آخرين وديعه­گاه آن نور الهي باشد و آمنة بنت وهب را براي اين ازدواج انتخاب كردند.

پس از ازدواج، نور پيامبر(ص) از پيشاني عبدالله ناپديد شد و در پيشاني آمنه ظهور يافت. اكنون نورانيت اين نور به بالاترين حد رسيده بود؛ چرا كه هنگام ظهور نور محمّدي پس از شش هزار سال انتظار نزديك شده بود.

با انتقال نور پيامبر به آمنه، منادي در آسمان‌هاي هفتگانه ندا داد: «بشارت دهيد كه مادر احمد حامله گرديد». اين پيام، در زمين و درياها نيز پخش شد و همة موجودات از نزديكي ولادت آن حضرت آگاه شدند. از سوي ديگر، خداوند براي حفظ آمنه و فرزندش، فرشته­اي را بر وي موكّل گردانيد. [25]

وفات عبداللّه

در مورد وفات عبدالله، پدر بزرگوار پيامبر(ص) ، سه قول گفته­اند:

1. هنوز پيامبر به دنيا نيامده بود كه پدرش عبدالله وفات كرد.

2. پيامبر بيست و دو ماهه بود كه پدرش عبدالله از دنيا رفت.

3. پيامبر هفت ماه داشت كه پدرش فوت كرد.

در اين ميان، به نظر مي­رسد که قول نخست درست‌تر باشد.

در هر صورت، جريان امر از اين قرار بودکه: وقتي عبدالمطّلب فرزندش عبدالله را براي تجارت خرما به مدينه يا براي بازرگاني به شام فرستاد، هنگام برگشت از شام، در مدينه بيمار شد و در همان جا نزد دايي‌هاي خود، بني عديّ بن نجار بستري گرديد. پس از آن كه همراهان، او را به­جا گذاشته و راهيِ مكّه شدند، وي در سن 25 يا 28 سالگي درگذشت و در خانة نابغه به خاك سپرده شد. [26]

چگونگي وفات عبدالله را به گونه­اي ديگر نيز گفته‌اند:

عبدالله بن عبد المطّلب براي رسيدگي به امور نخلستان‌ها كه در مدينه داشتند، بخش مهمي از ايام سال را در اين شهر مي‌گذراند. او كه از سفر شام مراجعت مي‌كرد، چند روزي در مدينه توقّف كرد تا امور باغ­ها و مزارع را سامان دهد. ناگاه عارضة بيماري او را از كار انداخت و به سن 25 سالگي در شهر يثرب كه شهر خاندان (بني نجار) و دايي‌هاي آن حضرت بود، به خاك سپرده شد. [27]

منابع ديگر، چگونگي فوت عبد الله را اينگونه آورده­اند:

در نخستين ماهي­كه آمنه به پيامبر(ص) بادار بود، نامه‌اي از مدينه به عبدالمطّلب رسيد که: «دخترت فاطمه در مدينه از دنيا رفته و ثروت بسياري بر جاي گذاشته است. هر چه سريعتر به مدينه بيا كه اموال وي در خطر است.»

عبدالمطّلب همراه پسرش عبدالله به مدينه رفتند و ده روز آنجا ماندند. هنگامي كه قصد بازگشت به مكّه را داشتند، عبدالله بيمار شد و بيماري او پانزده روز طول كشيد. تقدير الهي چنين بود كه اين پدر، پيش از ولادت فرزند دنيا را وداع کند و روي همچون ماهِ او را نبيند! اين بود كه روز شانزدهم، عبدالله از دنيا رفت و فرزند و مادر را تنها گذاشت. سفر وي به مدينه در ماه اول بارداري آمنه و وفات او در ماه دوم بود.

عبد المطّلب در سوگ پسر جوانش چنان مي‌گريست كه هاتفي از غيب براي دلداري او ندا داد: «آن كس كه خاتم پيامبران در صُلب وي بود، از دنيا رفت و كیست كه مرگ را نچشد؟»

پس عبد المطّلب فرزندش را غسل داد و به خاك سپرد و قبّه‌اي بر قبر او ساخت و سپس به مكّه بازگشت.

و آنگاه که خبر وفات عبدالله به آمنه رسيد. او با شنيدن اين خبر مرگ همسر جوانش كه هنوز دو ماه از ازدواجشان نگذشته بود، گيسو پريشان كرد و بر صورت خود لطمه زد و گريبان چاك كرد و عزاداري برپا نمود. زنان بني هاشم را نيز دعوت كرد تا در عزاي شوهرش نوحه بگويند و بگريند.

عبد المطّلب نزد عروسش آمنه آمد و او را آرام كرد و گفت: «اي آمنه، محزون مباش كه نزد من مقامي عظيم داري؛ چرا كه در وجود تو خاتم پيامبران است.» با اين سخنِ عبد المطلب، آمنه تسكين يافت و قلبش آرام گرفت. آنگاه دو تاج كه يادگار عبد مناف بود به او هديه كرد تا خاطرة عبد الله را زنده نگاه دارد. [28]

وقتي عبدالله از دنيا رفت، تنها وارث او فرزندش محمّد(ص) بود. آنچه برايش به ارث رسيد عبارت بود از: امّ ايمن كنيز پدر، پنج شتر، قطعه زميني از نخلستان، شمشير و مقداري از وجوه نقدي.

آيا يهوديان «عبداللّه» را ترور كردند ؟

يهوديان در ترور عبدالمطّلب ناكام ماندند تا عبدالله به دنيا آمد. عبدالله مکّي است، اما قبرش در مدينه است. [29]

يهوديان بارها دست به ترور عبد الله بن عبدالمطّلب زدند امّا ناكام ماندند. [30] آنان در صدد قتل پيامبر خدا(ص) بودند؛ چه آن زمان كه در صُلب پدرش (عبدالله) بود و چه زماني­كه در شكم مادرش آمنه قرار داشت:

1. نقل شده که زني يهودي را فرستادند تا همسر عبدالله شود و بدينوسيله نطفة پيامبر آخر الزمان به رَحِم او منتقل گردد. زن هر روز سر راه عبدالله را مي‌گرفت و به وي پيشنهاد ازدواج مي‌داد. اما بعد از ازدواجِ عبدالله، ديگر خبري از آن زن نشد. [31]

2. روزي وهب بن عبد مناف ديد يهوديان مي‌خواهند عبدالله را ـ كه جواني بيست و پنج ساله بود ـ بكشند. او ترسيد و به سراغ بني­هاشم آمد و فرياد زد: عبدالله را دريابيد كه دشمنان او را در ميان گرفته‌اند. عبدالله معجزه آسا نجات يافت! وهب كه شاهد نجاتش بود و نور نبوّت را در چهرة او مي‌ديد، پيشنهاد ازدواج عبدالله با دخترش آمنه را داد. اين ازدواج مبارك سرگرفت. [32]

3. كاهنان و احبارِ يهود تلاش داشتند عبدالله را بكشند. بزرگشان به نام ربيان گفت: غذايي فراهم كنيد و به سمّ مهلک آغشته­اش سازيد و آن را نزد عبدالمطّلب ببريد. يهوديان چنين كردند و آن را توسّط زناني كه صورت خود را پوشانده بودند به خانة عبدالمطّلب فرستادند.

همسر عبدالمطّلب بيرون آمد و خوشامد گفت. آنان گفتند: ما از بستگان عبد مناف و فاميل دور تو هستيم. عبد المطّلب به خانواده‌اش گفت: بياييد و از آنچه بستگانتان برايتان آورده‌اند بخوريد. هنگامي­كه خواستند از آن بخورند، غذا به سخن آمد و گفت: از من نخوريد كه مسمومم كرده‌اند. خانوادة عبد المطّلب از غذا نخوردند و به جستجوي آن زنان برخاستند ولي اثري از ايشان نيافتند. (و اين از نشانه‌هاي پيامبريِ محمد بن عبد الله است). [33]

4. يک بار ديگر، گروهي از احبار يهود در لباس تاجران از شام به مكّه آمدند تا عبدالله بن عبد المطّلب را به قتل برسانند. آن­ها به همراه خود شمشيران آغشته به سمّ داشتند و مترصّد فرصتي مناسب بودند تا نقشة پليد خود را به مرحلة اجرا بگذارند.

عبدالله به قصد شكار از مكّه خارج شد و يهوديان فرصت را غنيمت شمرده، محاصره­اش كردند و خواستند به قتلش رسانند، اما خداوند به وسيلة گروهي از بني­هاشم كه از راه رسيدند، او را نجات داد. گروهي از احبار كشته و بعضي هم به اسارت درآمدند. [34]

عبدالله بن عبد المطّلب در سن 17 يا 25 سالگي به طرز مشكوكي از دنيا رفت.

كازروني در كتابش (المنتقي) مي‌نويسد:

24 سال از پادشاهي كسري انوشيروان گذشته بود كه عبدالله متولّد شد. وقتي 17 ساله شد با آمنه ازدواج كرد و هنگامي­كه آمنه به محمّد(ص) باردار شد، عبدالله در مدينه وفات كرد.[35]

انگشت اتّهام در وفات عبدالله، متوجّه يهود است و آن­ها متّهم به مسموم كردن او هستند؛ زيرا آن­ها بارها در مكّه كوشيدند تا علي­رغم موانع، او را بكشند. پس اگر پاي عبدالله به مدينه مي‌رسيد، چگونه رفتار مي‌كردند؟ البته هدف، پيامبر خدا(ص) بود و قرباني عبدالله.

دو ماه پس از ازدواج، عبدالله در راه تجارت، در مدينه از دنيا رفت. تير يهود براي بار دوم دير به هدف خورد. آمنه دو ماهه باردار بود كه عبدالله به طرز مشكوكي، در يثرب رحلت کرد.[36]

مدفن، مزار و بارگاه عبدالله پدر پيامبر (ص)

پيشينة دار النابغه، مدفن عبداللّه پدر پيامبر (ص) در مدينه

عبدالله، بعد از رحلتش، در نزد دايي‌هاي پدرش ـ از طائفه «بني النجار» ـ در خانه‌اي معروف به دار النابغه به خاك سپرده شد؛ زيرا سلمي، همسر هاشم، مادر عبد المطّلب از بني نجار بود. [37]

پيامبر گرامي در سن شش سالگي با مادرش آمنة بنت وهب براي ديدار اقوام و زيارت قبر پدرش به مدينه آمد و چند روزي (شايد به مدّت يك ماه) در همان خانه توقّف كرد. [38] آن حضرت پس از هجرت از مكّه، چون به مدينه وارد شد، نگاهي به خانه‌اي كه قبر پدرش در آن بود انداخت و گفت: مادرم مرا به اينجا آورد و در اين خانه، قبر پدرم عبدالله مي‌باشد.[39]

در منابع کهن نوشته­اند محلّ دفن جناب عبدالله «دار نابغه» است [40] و آن، محلّ آمد و شد پيامبر(ص) بوده و تصريح کرده­اند كه آن حضرت در آنجا نماز خوانده است. [41]

اين خانه، در مدينه، در ميان خانه‌هاي قبيلة بني نجّار و متعلّق به شخصي از اين قبيله، به نام «نابغه» بوده و شهرت آن، به دليل محلّ دفن جناب عبدالله، پدر گرامي پيامبرخدا(ص) است. پيكر عبدالله، طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاك سپرده شد. دار نابغه كه به «بيت ابي النّبي» نيز معروف شد، [42] در غرب مسجد النبي، [43] در كوچة «طوال» مشهور به «زقاق آمنه»،[44] در خيابان مناخه، مقابل باب السلام قرار داشت و تا اين اواخر زائران مزار آن جناب را زيارت مي‌كردند. [45]

اين مقبره داخل بقعه‌اي بوده که در زمان عثماني‌ها آن را به طور مجلّل، با سنگ­هاي سياه رنگ ساخته بودند و مدخل آن، با آثار معماري و نقاشي و خطاطي عثماني­ها تزيين شده بود. [46]

پيامبرخدا(ص) پيوسته به زيارت مرقد پدرش مي‌شتافت و در آنجا نماز مي­گزارد و به همين مناسبت اين محل را «مسجد دار النابغه» نيز گفته­اند. [47]

ابن شبّه از يحيي بن نضر نقل كرده كه پيامبر در مسجد دار النابغه و مسجد بني عدي نماز خواند

و در روايتي است كه در مسجد بني عدي غسل كرد.

ابن ابی يحيي نيز از هشام بن عمرو نقل کرده كه پيامبر در مسجد بني عمرو بن مبذول (مسجد بقيع الزبير) و در دار النابغه و مسجد بني عدي نماز خواند.

ابن زباله از هشام بن عروه، مانند روايت اوّل نقل كرده و دار النابغه، طبق روايت ابن شبه، جايي است كه مزار عبدالله پدر رسول الله(ص) در آنجا واقع شده است.

عياشي در توصيف دار النابغه و مسجد بني عدي مي‌­نويسد: اين خانه در زقاق طوال واقع شده كه به كوچة آمنه، مادر پيامبرخدا(ص) معروف است. وي آنگاه به توصيف دقيق نقشة بازار و کوچه‌هاي منتهي به­آن مي‌پردازد و در اين توصيف از دار النابغه و مسجد بني عدي و چاهي كه به «حلوه» معروف بود ياد کرده است. گفته­اندكه پيامبر(ص) در آن­جا و در مسجد بني عدي غسل کرد. طبق توصيف عياشي، مزار پدر آن حضرت در «رباط حضارمه» بوده است.

عياشي در توصيف خود افزوده است: همة اين اماكن، در باغي بوده پر از نخل و به «عينيه» شهرت داشته و چاهي از چاه‌هاي دوران جاهليّت قديم در آن بوده است. [48]

مسعودي در مورد دفن عبدالله، پدر پيامبرخدا(ص) اينگونه آورده است:

عبد الله، پدر پيامبر(ص) در سرزمين شام به سر مي‌برد، تا اين­که در حال بيماري بازگشت و در شهر مدينه وفات يافت؛ در حالي كه آن حضرت در شكم مادر بود. [49]

گفتني است تا پيش از سلطة وهابي‌ها بر عربستان، بر قبر مطهّر جناب عبدالله ضريحي بوده است و ابراهيم رفعت پاشا، در سال 1319 هـ . در كتاب بسيار با ارزشي كه در تاريخ حرمين شريفين نوشته، از آن ياد كرده است.

وي پس از تشريح گنبدها و بارگاه‌هاي داخل بقيع مي‌نويسد:

از جمله ضريح‌هايي كه در خارج بقيع وجود دارد، ضريح عبدالله بن عبد المطّلب، پدر بزرگوار پيامبر(ص) مي‌باشد كه در داخل مدينه است.[50]

بتنوني در «الرحله الحجازيه» از آن به عنوان «مقام سيّدنا والد الرسول» نام برده و آن خانه را متعلّق به شخصي از بني النجّار، به نام «نابغه» ياد كرده است. [51]

و علي بن موسي در «وصف المدينة المنوره» با بيان «مرقد سيّدنا عبدالله والد حضره سيدنا رسول الله» به عنوان مزاري زيبا و دائم الزوّار در تاريخ ثبت كرده است. [52]

نایب الصدر شیرازی در سال 1305 از این محل دیدن کرده و اشعار ترکی نوشته شده در آنجا را، در کتابش آورده است. بر اساس این اشعار، این بقعه در سال 1245 قمري، روي قبر پدر پيامبر(ص) ساخته شده است (تجديد بنا).

قبرِ پاكِ والدِ شاه رُسُلـــــدُر بو مقام فضلِ حق سلطان محمودك بوخير برتري

وصف اعمارنده پرتو جوهري تاريخدُر قبـــر پاكيــــزه مقـــام والــد پيغمبري [53]

با تأسف، وهّابيان اين آثار گران قدر نبوي را تخريب کرده و از ميان بردند. گفته­اند که در اين تخريب­ها، روزنه‌اي به قبر مطهر باز شد و جسد پاك و مطهّر آن بزرگوار تر و تازه پديدار گشت و كرامتي بر كرامات اين خاندان افزوده شد. [54]

از محل دار النابغه، تنها چند عکس­ و تصوير برجاي مانده و گفته­اند در مسجد النبيِ کنوني بوده است. [55]

حضور پيامبر خدا (ص) بر سر قبر پدر و مادر

در روايات آمده است كه حضرت رسول(ص) کنار قبر پدرش عبدالله آمد و در آنجا دو ركعت نماز گزارد و او را صدا زد. ناگاه قبر شكافته شد و عبدالله در قبر نشسته بود و مي‌گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه‏» .

پيامبر پرسيد: پدرم! وليّ تو كيست؟

عبد الله گفت: فرزندم! وليّ چه كسي است؟

حضرت گفت: اکنون عليّ وليّ تو است.

عبد الله گفت: شهادت مي‌دهم كه عليّ وليّ من است.

پس پيامبر(ص) فرمود: برگرد به باغستاني كه در آن بودي.

آن حضرت همچنين کنار قبر مادرش آمنه آمد و همانگونه كه با قبر پدر فرمود. با مادر نيز چنان گفت. [56]

مزار پدر پيامبر كجاست؟!

پيش از بررسي اين موضوع، به عنوان مقدمه به اين مطلب اشاره مي­كنيم:

بنا بر رواياتي كه از طريق شيعي و سني نقل گرديده، همچنين مشاهدات عيني زيادي كه نقل کرده­اند، برخي از اجساد ـ به دلايلي كه به برخي از آن­ها اشاره خواهد شد ـ از پوسيده شدنِ پس از دفن، در امان خواهند بود.

بدن­هايي كه هرگز نمي‌پوسند

هر لاشه‌اي كه در دل خاك قرار ‌گيرد، زمين با مادة «استرپتوواريسين» و ديگر مواد نيرومند موجود در خويش، آن را تجزيه و ضدّ عفوني مي­کند [57] و مواد آلي آن را به مصرف گياهان مي‌رساند و از اين راه به نباتات زندگي مي‌بخشد. [58] اين چرخة جهان طبيعت با پيكرهاي بي‌جان انسان و همة موجوداتِ زنده، به امر پروردگار و از نعمت‌هاي اوست.

بدن كساني­كه مرگ آن­ها را بي‌دفاع ساخته، پس از اندك زماني متعفّن شده وكانون ميكروب­ها و عامل هزاران بيماري مي‌‌شوند؛ همانگونه كه در زمان حيات، عامل هر گونه فساد، تبعيض، ظلم، بي‌عدالتي و ... و هزاران كژي، تباهي و گناه بوده است.

اما جسم‌هاي بي‌جان عابدان مخلص ـ كه وسوسه‌ها و نيرنگ‌هاي شيطان در آن­ها اثري ندارد [59] و روحشان از فساد و تباهي پاك و مصون است ـ مي‌تواند از تجزيه و فساد محفوظ بماند. آنان در طول زندگي و حتّي پس از مرگ، عامل تطهير و تزكيه خود، ديگران و حتّي بشريّت بوده و در قيامت حجّت خداوند بر گناهكاران مي‌باشند. هيچ گاه جسمشان عامل فساد و تباهي خاك نخواهد بود كه زمين بخواهد با تجزية ايشان، خود را ضدّ عفوني و تطهير نمايد.

آري، جسم پاك پيامبران، امامان، صالحان، شهيدان و ديگر بندگان شايستة پروردگار ـ كه عمري از فرامين الهي اطاعت نموده، با تمايلات نفساني مخالفت كرده و هر نوع پليدي را از خود دور ساخته‌اند ـ بايد تر و تازه باقي بماند تا از اين رهگذر نيز حجّتي بر خلق باشند، اگر چه خلاف سير طبيعي جهان و يك استثنا باشد.

جهان پر از علّت و معلول‌هايي است كه در اثر حركت همسو و همگون خود، در طول تاريخ، به طور مستقل و خودكار احساس مي‌شوند، اما همة آن­ها زير نظر خداوند مدير و مدبّر اداره مي‌شوند كه بر هر فردي ناظر بوده و در هر فعل و انفعالي نقش و «قيموميّت» دارد.[60] او مي‌تواند در هر لحظه و هر موردي­كه صلاح بداند، رابطة علّت و معلول را بر هم زده، عليّت را از علّت بگيرد و استثنايي ايجاد نمايد.

آتش، عامل سوختن است و هر مادة قابل احتراقي را طعمة حريق مي‌سازد، ولي اگر اهريمنان، «قهرمان توحيد» را در كانون شعله‌هاي آتش بيندازند، آفريدگار متعال قادر است كه آتش را بر او سرد و سلامت سازد،[61] دودهاي غليظ آن را تبديل به قطعات ابر نمايد. قطرات روح پرور باران را بر او باريده و دشت آتشين را بر او گلستان سازد.

كارد، عامل بريدن است، ولي قدرت قادر متعال مي‌تواند آن را از بريدن گلوي «ذبيح الله» باز دارد و «ذبح عظيم» را فداي او كند. [62]

آيا پروردگاري كه بدن‌هاي حضرت ابراهيم و اسماعيل(ما) را از گزند آتش و آهن حفظ مي‌كند و اصحاب كهف را قرن‌ها در كنف حمايت خود از هر آسيبي مصون مي‌دارد، [63] نمي‌تواند همين جسم‌ها را از تجزيه و پوسيدن در خاك حفط كند؟ وجود اين استثناها در جهان طبيعت، از بهترين راه‌هاي شناخت پروردگار جهانيان است؛ چنان كه خداوند در قرآن كريم، با فاسد نشدن و تغيير نيافتن خوراك «عزير» پس از صد سال، به قدرت خود استشهاد كرده، مي‌فرمايد: «به خوراك و نوشيدني‌ات بنگر كه دگرگون نشده است!» [64]

بقاي پيكرهاي بندگان شايستة پروردگار، در طول قرون و اعصار هم يكي از همان استثناها است كه به عناوين برخي از آن­ها اشاره مي‌كنيم:

1. پيامبران؛ احاديث فراواني از شيعه و اهل سنّت روايت شده است كه خداوند گوشت پيامبران را بر زمين حرام كرده است [65]و زمين هرگز پيكرشان را تغيير نمي‌دهد.[66]

2. امامان؛ پيشواي ششم، امام صادق(ع) فرمود: «خداوند استخوان‌هاي ما را بر زمين و گوشت‌هاي ما را بر كرم‌ها حرام نموده است.» [67]

3. عالمان؛ قطب راوندي در كتاب ارزشمند «لبّ اللباب» از معصوم(ع) روايت مي‌كند: پيكر ده طايفه در قبر نمي‌پوسد: 1. جهادگران 2. اذان گويان 3. دانشمندان 4. حاملان قرآن 5 . شهيدان 6 . پيامبران 7. بانواني كه در حال زايمان بميرند 8 . افرادي كه به ستم كشته شوند 9. كساني كه در روز جمعه بميرند 10. آنان كه در شب جان دهند. [68]

حديثي نزديك به اين روايت از اهل سنّت نيز نقل شده، هر چند عبارت «نپوسيدن» در آن به کار نرفته است. [69]

در حديث معراج نيز نكات ظريفي از پيامبر گرامي(ص) روايت شده كه قسمتي از آن با موضوع مورد بحث ارتباط دارد:

«بر فراز درِ ششمِ بهشت نوشته شده: كسي­كه مي‌خواهد قبرش وسيع باشد، مسجد بنا كند. هرکه ‌خواهد جسدش را كرم­ها نخورند، مساجد را جارو بزند و مستمندان را بپوشاند. هركه خواست جسدش در قبر تازه بماند و هرگز نپوسد، مساجد را با فرش بپوشاند و هرکه خواست جايگاهش را در بهشت ببيند، در مساجد مأوا گزيند.»[70]

ياد آوري اين نكته لازم است كه موارد ياد شده در اين احاديث و مانند آن ـ غير از نبوت و امامت ـ علّت تامّه نبوده و از «معدّات» است؛ به اين معني كه هريك از اين موارد به تنهايي اقتضاي نپوسيدن بدن انسان در قبر را دارد، مگر اين­كه شخص با اعمال ناشايست خود اين اقتضا را از بين ببرد.

تعداد 136 تن از پيامبران، صالحان، فقيهان، مجتهدان، محدّثان، شهيدان و ديگر بندگان شايستة پروردگار در بحث گسترده­اي در كتاب (اجساد جاويدان) معرفي شده‌اند كه در رويدادي جسدشان رؤيت شده و در مواردي تا ده‌ها هزار نفر آن را ديده­اند و مشاهده کرده­‌اند كه پس از گذشت قرن‌ها، پيكر پاكشان به قدرت حضرت احديّت، تر و تازه مانده است. [71]

در اين زمينه خبرهاي جديدي نيز از عربستان رسيده و پراكنده گزارش شده است؛ مانند بقاي جسد اسماعيل، فرزند امام صادق(ع) که تقريباٌ 35 سال پيش (1353 ش. = 1394 ق.) و بقاي جسد علي­بن جعفر در مقبرة عريض مدينه (در مورخ 21/5/1381 ش.) و حادثة مشاهدة جسد حمزة بن عبد المطّلب و تعدادي از شهداي اُحد در قرن اخير، گزارش جنازه‌اي از شهداي فخّ (در مكه) در اواخر دهة شصت، از قرن چهاردهم هجري، خبر مشاهدة جنازه‌هاي مطهّر ياسر و سميّه هنگام تخريب قبرستان شبيكة مكّه، حدود ده سال قبل و نيز در اين اواخر انتشار خبر مشاهدة جنازه‌هاي بعضي از دختران در مقبرة مثلث مكة مكرمه (مقبرة الخراميه) كه احتمال مي­رود از دختران زنده به گور در زمان جاهليّت باشند كه قرآن كريم با صراحت به اين امر اشاره کرده و عرب را سخت مورد نكوهش قرار داده است؛ (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ‏) .

در اينجا خبر مشاهدة بدن مطهّر جناب عبدالله، پدر گرامي پيامبر(ص) مورد بررسي قرار گرفته است.

مزار و مرقد عبداللّه پدر پيامبر خدا (ص) كجاست؟

ـ گزارش نقل و انتقال

آن بزرگوار در جنوب غربي مسجد النبي و در شرق مسجد علي بن ابي طالب به خاك سپرده شد. احداث خيابان زيرگذر در آن محدوده باعث شد تا محلّ قبر به كنار مسجد النبي منتقل شود كه در طرح توسعه و بازسازي مسجد النبي و اطراف آن، هم اكنون قبر در مدخل، در شمارة 5 مسجد النبي، به نام «باب قبا» قرار دارد. [72]. (البته بايد مدّ نظر داشت كه آن زمان، مسجد النبي موجود نبود و فقط گزارش نقل و انتقال در عصر حاضر مورد توجّه است.)

نويسنده و پژوهشگر ارجمند، آقاي جعفريان در اين زمينه مي‌نويسد:

در جمع جلسة روحانيون كاروان­ها با نمايندة بعثه، نكتة تازه‌اي­كه آقاي قريشي گفت اين بود كه: خودش شاهد بوده كه قبر عبدالله پدر پيامبر (ص) را بلند كرده و در قسمت غربي مسجد النبي(ص) سه ستون مانده به باب السلام كه آن زمان آنجا را سايه‌بان زده بودند، دفن كرده‌اند. توصيه شد كه زائران ايراني آنجا زيارت كنند. [73]

ايشان همچنين از محلّ دار النابغه گزارش كرده است كه:

در اين محل كه اكنون (در توسعة غربي مسجد) داخل مسجد شده، شماري قبر، از جمله قبر عبدالله پدر پيامبر(ص) بوده است.

شاهدي اظهار كرد: زماني از پيرمردي كه در بقيع مسؤوليتي داشت شنيدم كه قبرهاي آن خانه را به بقيع منتقل كرده و پايين‌تر از قبر منسوب به حضرت فاطمه(ها) دفن كردند. [74]

كتاب «اجساد جاويدان»، مهم‌ترين، صريح‌ترين و دقيق‌ترين گزارش را از محل دفن كنوني حضرت عبدالله به دست داده و توصيه کرده است که زائران و عاشقان اهل بيت مزار آن جناب را، پس از قبور شهدا، همزمان با زيارتنامة اسماعيل، فرزند امام صادق(ع) زيارت کنند. اکنون خلاصة اين گزارش:

«جسد پاك و مطهّر جناب عبدالله، پدر بزرگوار پيامبر خدا(ص) پس از 1447 سال، در مدينة منوره تر و تازه پديدار گشت. قبر شريف جناب عبدالله در نزديكي مسجد النبي قرار داشت و شيعيان به هنگام تشرّف به مدينة منوره به زيارت قبر آن بزرگوار مي‌شتافتند. دولت سعودي در اجراي شيوه نكوهيده وهابيگري، در سال1394ق. قبر مطهّر جناب عبدالله را با خاك يكسان نمود تا كوچكترين نام و نشاني از آن بزرگوار باقي نباشد، ولي از آنجا كه خداوند اراده فرموده كه عظمت اين خاندان را در كشاكش روزگار حفظ نمايد، روزنه‌اي به قبر مطهر باز شد و جسد پاك و مطهر آن بزرگوار، تر و تازه پديدار گشت.

هنگامي كه جسد جناب عبدالله تر و تازه در مقابل هزاران تماشاچي پديدار گشت، دولت ناچار شد كه آن را با تجليل و تكريم به قبرستان بقيع منتقل نمايد... مرقد مطهر آن حضرت تا بيست سال قبل در حاشية خيابان زيارتگاه خاص و عام بود كه در سال 1394ق. به بهانة توسعة خيابان خواستند نشاني از مرقد مطهر آن حضرت باقي نباشد ولي چون جسد مطهر، تر و تازه پديدار گشت، آن را به قبرستان بقيع منتقل نموده، در نزديكي قبور شهداي احد دفن كردند.

اوّلين سفر نگارنده به حجاز، يك سال بعد از اين حادثه بود و اين خبر را از گروهي از حجاج ايراني كه در سال 1394ق. مشرّف بودند و جسد مطهر را با چشم خود مشاهده كرده بودند، شنيدم. شاهد صدق اين حادثه اين است كه اگر جسد تر و تازه نبود، وهابيان هرگز آن را به قبرستان بقيع منتقل نمي‌كرند؛ زيرا آيين وهابيّت به شدّت از اين مسائل اظهار تنفّر مي‌كند.

محلّ دفن فعلي آن حضرت در بقيع مشخص است و نگارنده در هفت سفري كه به سرزمين حجاز ـ در بيست سال اخير ـ داشته، سعادت تشرّف به زيارت قبر شريفش را پيدا كرده است.» [75]

البته اين گزارش مربوط به قبل از تغييرات جديد است و قبر جناب عبدالله و اسماعيل بن جعفر هم اكنون با جابه­جايي سنگ­هاي قبور، قابل شناسايي نيست. تخريب مقبرة جناب عبدالله و اسماعيل بن جعفر و جابه­جايي آن­ها در يك سال اتفاق افتاده است.

متأسفانه مرقد مطهر حضرت آمنه، مادر بزرگوار پيامبر(ص) در ابواء، در سال 1383ش. به بهانه‌هاي واهي (مشرك بودنِ آمنه مادر پيامبر(ص) ـ نعوذ بالله ـ) با بلدوزر صاف گرديد [76] و عكس­هاي قبل و بعد آن موجود است و از ساير جزئيات هيچ اطلاعي در دست نيست.

از نكات قابل توجّه­كه «بلادي» مورخ و جغرافي­دان عربستان و شهر مكّه دركتابش آورده، متن زير است:

«خَيْف عبدالله: نام ديگر روستاي «مهايع» است كه در وادي بزرگ «سايه» قرار دارد و در آنجا قبري است كه اهالي آن به نقل از گذشتگان خويش آن را قبر عبدالله، پدر گرامي پيامبر خدا(ص) مي‌دانند. اختلاف نظر ياد شده در مورد قبر پدر ارجمند آن حضرت، مانند اختلافي است كه در محل دفن مادر بزرگوارش وجود دارد، ولي صحيح آن است كه قبر شريف عبدالله در مدينه در شمال مسجد النبي مي‌باشد. [77]

سايه: دهكده‌اي است از دهكده‌هاي الفُرُع از نواحيه مدينة النبي. [78]

[1] . كشف الغمه، ج1، ص15

[2] . سيرة ابن هشام، ج1، ص1

[3] . اعلام الوري مرحوم طبرسي.

[4] . بحار الانوار، ج15، ص107

[5] . اوائل المقالات، ص12 ؛ تصحيح الاعتقاد، ص67 ؛ تفسير رازي، ج24، ص173

[6] . بحار الانوار، ج15، صص122 ـ 117 ؛ دلائل النبوة ابو نعيم، بخش نسب النبي ؛ دلائل النبوة بيهقي؛ الدرج المنيفة في الآباء الشريفه از سيوطي؛ نيز المقامة السندسيه في النسبة المصطفويه از سيوطي.

[7] . توبه (9): 28

[8] . بحار الأنوار، ج15، ص117

[9] . همان.

[10] . . تفسير البحر المحيط، ج7، ص47

[11] . از جمله رسائل سيوطي است: مسالك الحنفاء ، الدرج المنيفه، المقامه السندسيه، السبل الجليه.

[12] . التاريخ القويم، ج1، ص105

[13] . مجمع البيان، ج4، ص322 ؛ بحار الأنوار، ج15، صص117 و 118 ؛ تفسير رازي، ج24، ص174 ؛ سيرة حلبي، ج1، ص130؛ سيرة دحلان، ج1، ص18

[14] . توبه (9) : 28

[15] . شعراء (26) : 218 و 219

[16] . بقره (2) : 128

[17] . زخرف (43) : 28

[18] . ابراهيم (14) : 35

[19] . ابراهيم (14) : 40

[20] . سنن النبي، صص201 و 202

[21] . بحار الأنوار، ج15، ص127

[22] . خصال شيخ صدوق، باب خصلت­هاي دوگانه، ح68

[23] . تلخيص از منتهي الآمال؛ التاريخ القويم لمكة وبيت الله الكريم، ج1، ص112 به نقل از تاريخ ازرقي.

[24] . بحار الأنوار، ج15، صص34 و 37 و 93 و 94 و 77 و 78 و 83 و 91 و 104 و 282 و 283

[25] . بحار الأنوار، ج15، ص34 و 37 و 93 و 94 و 77 و 78 و 83 و 91 و 104 و 261 و 269 و 271 و 281 و 282 و 283 و 297 ؛ البدايه والنهايه، ج2، صص323 و 335 ؛ كمال الدين، ص196؛ سبل الهدي و الرشاد، ص328 ؛ الفضائل، ص14 ؛ عيون الأثر، ج1، ص45 ؛ روضة الواعظين، ص67 ؛ حليه الأبرار، ج1، ص25؛ مناقب آل أبي طالب، ج1، ص30

[26] . أسد الغابه ابن اثير، ج1، ص13؛ استيعاب ابن عبد البر، ج1، ص14 ؛ وفاء الوفا، ج3، ص867 ؛ عمدة الاخبار، ص167

[27] . با هم به حج و عمره، ص120

[28] . بحار الأنوار، ج15، صص281 و 324 ؛ الفضائل، ص14؛ عيون الأثر، ج1، ص45

[29] . كافي، ج8 ، ص308 ؛ مجمع البيان، ج1، ص310 ؛ وفاء الوفا، ج1، ص157

[30] . بحارالأنوار، ج15، ص90 ؛ الكامل في­التاريخ ابن اثير، ج2، ص6 ؛ تاريخ طبري، ج2، ص8 ؛ سيرة حلبي،ج1،ص8

[31] . مناقب ابن شهرآشوب، ج1، ص51

[32] . بحار الأنوار، ج15، ص115

[33] . بحار الأنوار، ج15، صص90 و 91

[34] . بحار الأنوار، ج15، صص90 و 91

[35] . بحار الأنوار، ج15، صص124 و 125؛ المنتقي كازروني، فصل پنجم؛ طبقات ابن سعد، ج1، ص99

[36] . تبار انحراف ؛ اسرار شهادت پيامبر، ص29

[37] . طبقات الكبري، ج1، ص116

[38] . وصف المدينة المنوره، ص44

[39] . طبقات ابن سعد، ج1، ص116

[40] . وفاء الوفا، ج3، ص867 ؛ تاريخ طبري، ج2، ص8 ؛ تاريخ يعقوبي، ج2، ص7

[41] . تاريخ المدينة المنوره، ج1، ص65

[42] . فرهنگ اصطلاحات حج، ص80

[43] . وفاء الوفا، ج1، ص213

[44] . مدينه شناسي، ج1، ص497

[45] . فرهنگ اصطلاحات حج، ص80

[46] . تاريخ مكه و مدينه، ص107

[47] . با هم به حج و عمره، ص120

[48] . الاصابه في معرفة مساجد طابه، ص128

[49] . مروج الذهب، ج2، ص274

[50] . مرآة الحرمين، ج1، ص427

[51] . الرحله الحجازيه، ص222

[52] . وصف المدينه المنوره، صص44 و 18

[53] . آثار اسلامي مكه و مدينه، ص352 ؛ سفرنامه نايب الصدر، ص232

[54] . اجساد، جاويدان، ص45

[55] . آثار اسلامي مكه و مدينه، ص352

[56] . بحار الأنوار، ج15، ص109

[57] . اولين دانشگاه و آخرين پيامبر، از دکتر پاك نژاد، ج2، ص64

[58] . مجلة دانشكدة پزشكي تهران، سال 29 شماره 219

[59] . ص (38): 13

[60] . رعد (13): 33

[61] . انبياء (21): 69

[62] . صافات (37): 107

[63] . كهف (18): 11، 12، 21 و 25

[64] . بقره (2): 259

[65] . اجساد جاويدان، ص18 به نقل از مستدرك حاكم، ج4، ص560 ؛ مسند احمد، ج4، ص8 ؛ سنن ابن ماجه، ج1، ص345 ؛ سنن بيهقي، ج3، ص249 ؛ معجم كبير طبراني، ج1، ص217 ؛ ميزان الاعتدال، ج2، ص99 ؛ البدايه والنهايه، ج5 ، ص276

[66] . علل الشرايع، صدوق، ج1، ص80 ؛ مستدرك الوسائل نوري، ج2، ص487

[67] . مستدرك الوسائل نوري، ج2، ص50

[68] . من لا يحضره الفقيه، صدوق، ج1، ص121

[69] . اجساد جاويدان، ص19 به نقل از فردوس الاخبار، ج3، ص64

[70] . اجساد جاويدان، ص19 به نقل از فضائل ابن شاذان، ص153

[71] . اجساد جاويدان، علي اكبر مهدي پور، انتشارات حاذق قم.

[72] . سرزمين يادها و نشانه‌ها، صص40 و 147

[73] . مقالات تاريخي، دفتر هفتم، ص304

[74] . آثار اسلامي مكه و مدينه، چاپ زمستان 1377، ص207

[75] . اجساد جاويدان، صص45 تا 47

[76] . حج، صالحان، ص37

[77] . فرهنگ اعلام جغرافيايي ـ تاريخي در حديث و سيره نبوي، ص155 ؛ معجم معالم الحجاز بلادي، ج3، ص186

[78] . فرهنگ اعلام جغرافيايي ـ تاريخي در حديث و سيره نبوي، ص191